

مصدق آمدند و تا ساعت يك و نیم بعد از ظهر بنده آنجا بودم که تیراندازی ها شروع شد . آنروز من مهمانهای از ایل جوانرود و از ایل سنجایی در منزل داشتم . آنها به منزل من آمده بودند ، تلفن کردم که به آقایان نهار بدهید و عذرخواهی بکنید چون من نمیتوانم بیایم ضمناً دستور دادم که آنها به منزل دیگری در پشت دانشگاه که آدرس دادم بروند که من آنها را ببینم . ساعت يك و نیم بعد از ظهر بود که از منزل دکتر مصدق بیرون آمدم و به آن منزل رفتم . در آنجا بود که صدای توپ و مسلسل را شنیدم . بعد به رادیو گوش دادیم که قضایا بالا گرفته و سر لشکر زاهدی از مخفیگاه خود بیرون آمده و او را با هلهله و شادی می‌برند . ساعت شش بعد از ظهر بود که دیگر در آن منزل هم نماندم و دوره مخفی شدم از همان روز شروع شد که هیجده ماه تمام طول کشید .

س - شما در روزیست و هشتم مرداد دیگر با دکتر مصدق ملاقاتی نکردید؟

ج - تا ساعت يك و نیم بعد از ظهر بنده با ایشان بودم .

س - در آن ملاقات چه گذشت آقای دکتر سنجایی ؟ چه صحبت‌هایی رد و بدل شد؟

ج - با ایشان بودیم . از جمله روز پیشش من نزد ایشان بودم و ایشان دستوری به من دادند که بروید و با احزاب صحبت بکنید و مجسمه‌ها را بپائین بیاورید . بنده به حزب ایران رفتم . به آقای خلیل ملکی تلفن کردم که او آمد . به حزب مردم ایران و پان ایرانیست‌ها و بعضی از بازارها تلفن کردم که آنها هم آمدند و عده‌ای را برای اجرای آن امر فرستادیم .

س - اولین مجسمه‌ای را که پائین آوردند در میدان بهارستان بود .

- بله مایک عده را فرستادیم . ولی باید انصاف بدهم که خلیل ملکی گفت ، این کار درست نیست . خود من هم شب به مصدق گفتم که این کار درست نیست . من آنجا خدمت مصدق بودم که تلفن زنگ زد . وصل به تلفن يك بلندگو بود شنیدم سرتیب ریاحی است که صحبت میکند . ریاحی به او گفت ، اجازه بدهید ما تیمسار دفتری را دستگیر بکنیم . میدانید دفتری پسر عموی مصدق بود . مصدق گفت ، چکار کرده است ؟ گفت ، در این کار آلوده است .

س - توی کدام کار؟

ج - توی همان عمل کودتا و توطئه‌ها . مصدق گفت ، بگریه .

س - ایشان رئیس گارد گمرک بود آن موقع و هنوز رئیس شهربانی نشده بود .

ج - نخیر نشده بود . فردا صبح که من نزد مصدق رفتم توی پله‌ها به همین تیمسار دفتری

برخوردم . دیدم گریہ میکند . گفتم چرا گریہ میکنی ؟ گفت ، من جگرم میسوزد .
عمومی من مورد تهدید قرار گرفته و حالا میخواهند مرا دستگیر بکنند .
من رفتم به مصدق گفتم کہ تیسما ردفتری در راهرو ایستاده و گریہ میکند . گفت
، بگویا آیدتو .

س - این روز ۲۷ مرداد بود ؟

ج - بنظرم ۲۷ مرداد بود . گفت ، بگویا آیدتو با او وارد اتاق شدیم مصدق بلافاصله
به او گفت ، چه خبر است عموجان ؟ برو شهربانی را تحویل بگیر . به ریاحی هم تلفن
کرد و گفت ، آقای ریاحی شهربانی تحویل سرتیپ دفتری است . وقتی دفتری
میخواست بیرون برود من همراه او رفتم . گفتم میدانید دیروز حکم دستگیری
شماره دادند ، امروز مصدق خودش امنیت این شهر و مملکت را بدست شما سپرده است
، شما اگر شرف دارید باید از او محافظت کنید . گفت ، انشالله کوتاهی نمیکنم . یک
افسر سروان شهربانی کہ رئیس کلانتری بازار و جوان بسیار خوبی بود ، به منزل مصدق
آمده و گزارش جریانات بازار را به من داده بود . من او را آنجا نگه داشتم همینکہ با سرتیپ
دفتری پائین آمدیم او را صدا کردم . گفتم تیمسار از وجود این شخص و امثال او استفاده
کنید . نمیدانستم کہ با این معرفی باعث بیجاری آن جوان شده ام چون
بعد او را گرفتند و زندانی کردند و سالها در زندان نگاه داشتند .

س - شما آنروز ۲۸ مرداد کہ با دکتر مصدق ملاقات کردید چه نظری و چه برنامه ای
داشت ؟

ج - آنروز سرهنگی کہ رئیس گارد محافظ مصدق بود .

س - سرهنگ ممتاز .

ج - بله سرهنگ ممتاز آمد و گزارش داد کہ مهاجمین حمله آوردند و من آنها را به مسلسل
بستم و عقب راندم . مصدق هم از او تجلیل کرد . ما هم دور او بودیم و حقیقتاً نمیدانستیم
چکار باید بکنیم .

س - این در حدود یک و دو بعد از ظهر بود .

ج - شاید ساعت یک و دو بعد از ظهر بود . رفقا هم ناهار را در طبقه پائین برایشان چیده
بودند ، آنها در آنجا ماندند یعنی دکتر شایگان ، مهندس زیرک زاده و حسینی و نریمان و غیره
همه آنجا ماندند از وزرای مصدق هم جمعی بودند ولی بنده به سمت آن منزلی کہ با آن
رؤسای جوان رو دو سنجایی قرار گذاشته بودم رفتم

موقعی هم که از خیابان کاخ روبه دانشگاه میرفتم دریکی از چهار راه‌ها با گروهی از تظاهرکنندگان مواجه شدیم ولی راتنده توانست از آن گروه بگذرد و مابه سرعت از منطقه خیابانهای پر جنجال گذشتیم و قبل از ساعت دو بعد از ظهر به محل موعود رسیدیم در حدود ساعت سه بود که رادیو بدست مهاجمین افتاد و پیروزی کودتا و نخست وزیری زاهدی را اعلام کرد.

س - از روز ۲۵ مرداد کودتایی که نعمت الله نصیری رافرستاده بودند و کارگردانش بود و ناموفق شد طرفداران دکتر مصدق مرتباً تظاهرات در خیابانها می‌کردند و همانطوریکه فرمودید دکتر مصدق هم دستور داده بود که مجسمه‌ها را پائین بیاورند این روز ۲۶ مرداد بود. ۲۷ مرداد هم این جریانات ادامه داشت. شب ۲۷ مرداد از طرف دولت به طرفداران دکتر مصدق اطلاع داده شد که روز بعدش یعنی روز ۲۸ مرداد در خیابانهای نیابت و تظاهرات نکنند برای اینکه دولت قصد دارد که جلوی توده‌ای‌ها را بگیرد. شما از این موضوع چه اطلاعی دارید؟ و چرا چنین دستوری داده شد؟

ج - من اطلاعی که دارم یکی این بود که شخص خیلی آگاه و واردی به من تلفن کرده و گفت، به توده‌ای‌ها دستور داده شده است که به خیابانها و به طرفداری مصدق نیایند.

س - به همه دستور داده شده بود.

ج - به توده‌ای‌ها دستور از طرف مقامات خودشان داده شده بود که در تظاهرات بنفع مصدق شرکت نکنند و در خانه‌هایشان بمانند. من با مصدق در این باره صحبت کردم. يك نفر از خود عوامل کودتا که نمیدانم چه شخصی بود با مصدق ارتباط محرمانه داشت و جریانها را مرتباً بوسیله تلفن به او خبر میداد ولی متأسفانه مصدق اقدام و تجهیزاتی که برای جلوگیری از کودتا لازم بود نتوانست بعمل بیاورد و باز متأسفانه در چند روز پیش از کودتا به زاهدی اجازه داد که از تحصن مجلس سالم بیرون برود.

س - دکتر عبدالله معظمی رفت و شنیدیم که بدون اجازه مصدق اینکار را کرد.

ج - نخیر بدون اجازه مصدق نبود. من در منزل آقای دکتر مصدق بودم که معظمی رئیس مجلس آمد و به او گفت، اجازه بدهید او را از مجلس خارج بکنیم. بعد هم که از مجلس بیرون آمد شما هر کارش می‌خواهید بکنید. مصدق هم اجازه داد.

س - پس با اجازه مصدق بود.

ج - بله.

س - آقای نصرت الله امینی گفتند، عبدالله معظمی بدون اجازه مصدق آن کار را کرد و مصدق همیشه از این موضوع ابراز نارضایتی میکرد.

ج - ممکن است مصدق بعد از اینکه معظمی رفت و از او این اجازه را گرفت ناراحت شده باشد ولی من خودم آنجا بودم که معظمی پیش او رفت و آمد و بمن گفت که من بامصدق صحبت کردم و از ایشان اجازه گرفتم که زاهدی را از آنجا بیاندازیم بیرون . وقتی زاهدی از آنجا بیرون آمد مصدق میتواند او را به هر کیفیتی که میخواهد دستگیر کند . س - زاهدی از آن به بعد مخفی شد، و برای گرفتن او هم مثل اینکه يك جایزه ای تعیین کردند.

ج - برای گرفتنش جایزه ای معین شد و همه جا هم دنبال او میگشتند ولی آنطوری که باید دنبالش باشند نبودند.

س - فقط این برای من عجیب است که چطور شده بود که از طرف دولت دکتر مصدق دستور به طرفداران دکتر مصدق داده شده بود که روز ۲۸ مرداد به خیابان نیاید و تظاهرات نکنند نتیجه این شد که روز ۲۸ مرداد هیچ يك از طرفداران دکتر مصدق توی خیابان نبودند، برای اینکه به همه دستور داده بودند که در خانه هایتان بمانید.

ج - هیچکس نبود و همه تصور میکردند که محیط آرام و امنی است و کودتا خاتمه پیدا کرده است و باید بهانه آشوب و بلوا و ترس و وحشت به مردم ندهند.

س - آقای دکتر دیروز راجع به کودتای ۲۸ مرداد صحبت میکردید و مخفی شدن خودتان لطف بفرمائید و آن صحبت را ادامه بدهید.

ج - جریان کودتا را تا آن حدی که مجال داشتیم دیروز صحبت کردیم . در صحبت امروز مناسب میدانم که يك نکته ای درباره کودتا روشن بکنم . و آن این است که آیا این کودتا امریکایی بود؟ انگلیسی بود؟ یا دستپرورده مستقیم خود شاه بود؟

در اینکه آن کودتا جنبه مردمی و ملی نداشت و يك نهضت برخاسته ای از مردم نبود جای شك و تردید نیست . ولی خیلی ها در داخل کشور ما بر این عقیده بودند و بر این عقیده هستند که عامل اصلی و ترتیب دهنده این کارتها امریکائیان بودند خود امریکائیان هم بعد از چه رئیس جمهور امریکا و چه سازمان مرکزی اطلاعات آن يك زمانی مباحثات میکردند به اینکه ایران را از شر کمونیسم نجات داده و باعث آن کودتا بوده اند و چه بعضی از نویسندگان امریکایی که در کتابها و انتشاراتشان نوشتند و آنرا تمام منتسب به امریکا

کردند، چه در ایران با اوج گرفتن احساسات مخالفی که علیه امریکادر جریان انقلاب بروز کرد و بعد از کودتا منشأ گرفت در عامه مردم ایران این فکر نفوذ و رسوخ یافت که این کودتا تمام کار امریکائیه بود، ولی بنده در این باره با مطالعات و تجربیاتی که در داخل کشور خودمان دارم با تصدیق به اینکه امریکادر این امر نقش مهمی داشت معتقدم که نه منشأ کودتا از امریکابود و نه هم قدرت امریکائیه را انجام داد. منشأ این کودتا از انگلیسها شروع شد و شخص کریمت روزولت را هم که به عنوان نماینده سیاه ایران آمد منتخب دستگاه جاسوسی خود انگلیسها بود و انگلیسها بودند که او را به دولت امریکابو سیای امریکامعرفی کردند و پیشنهاد کردند که او وسیله‌ی این کار قرار بگیرد. بعد سازمانی که برای تهیه و تدارک این عمل ترتیب داده شد و در ایران یواش یواش توسعه پیدا کرد عوامل آن از لحاظ ارتباط پیشتر مرتبط به انگلیسها بودند تا به امریکائیه. یکی از این تدارکات و مقدمات تحصن زاهدی در مجلس بود، دیگر نقشی بود که کاشانی و بهبهانی در این موضوع داشتند. کاشانی ظاهراً ارتباطی با امریکائیه نداشت و عناصری که پیرامون او بودند بیشتر متهم به ارتباط با سیاستهای انگلیس بودند و متأسفانه برای بقایی هم این اتهام وجود داشت و همچنین برای حائری زاده و فرامرزی و نمایندگان مخالف سرشناس مجلس، و همینطور اختلافاتی که در داخل ارتش انداختند و افرادی از ارتش که با جریان کودتا همراهی کردند بیشتر آن افسرانی بودند که از سابق ارتباط با انگلیسها داشتند.

بنابراین با همه‌ی اینکه امریکادر این باره نقشی داشت و کریمت روزولت امریکایی و بایول امریکایی به ایران آمد ولی در واقع بیشتر توطئه کودتا دست پرورده انگلیسها بود که با دربار مرتبط بودند، با اشرف پهلوی مرتبط بودند و عناصری که در دربار خدمت میکردند و تأثیر داشتند از اول تا آخر مشهور به ارتباط با انگلیسها بودند. در اینکه شاه در این جریان نقش مهمی داشت تردیدی نیست ولی شاه در عین جاه طلبی همواره شخصی ترس و خود بخودی خود جرات آنرا نداشت که خطر کودتا را بر عهده بگیرد و میبایست از ناحیه‌ی خارجی هاتقویت بشود، تحریک و تقویت شاه در این زمان بیشتر از ناحیه خود انگلیسها و عوامل انگلیسی بود، عمل کریمت روزولت که به ایران آمد و با شاه ملاقات کرد این بود که شاه را مطمئن سازد که امریکائیهام بانقشه‌ی انگلیسها موافق هستند. به این ترتیب بنده آن کودتا را توطئه‌ی پیش ساخته‌ی انگلیسها میدانم که امریکاهم با آن موافقت کرد و با موافقت یکدیگر

و با همدستی عوامل درباری و ارتشی و با کوتاهی و مسامحه و غفلتی که در دستگاه حکومت مصدق بود توانستند به مراد خودشان برسند. و الا در آن روز جمعیتی که برای طرفداری از شاه حرکت کردند و با پولی که در میان آنها از ناحیه ی عوامل آخوندی بهائی و کاشانی بخش شده بود در آغاز عده ای معدود و ناقابل بودند و اگر ماقبلا به مردم اعلام کرده بودیم که در صحنه ی دفاع حاضر بشوند یا اینکه یک دسته ی نظامی کافی با چند تانک جلوی آنها را می گرفت از همان ابتدای حرکت این جمعیت آشوبگر سرکوبی میشد. تا بعد از ظهر هم از زاهدی و همراهان او هیچ گونه خبری نبود. بعد از اینکه آنها جری و امیدوار شدند توانستند بتدریج از سوراخ های شان بیرون بیایند و خود نمایی بکنند. دیروز در جریان صحبتیم گفتم که من صبح همان روز به دانشکده افسری رفتم که در آنجا سخنرانی کنم و من یک ربع قبل از ساعت در آنجا و در میان جمع امرای ارتش بودم شاید قریب یک دو هزار نفر از افسران با درجات مختلف برای استماع سخنرانی بنده به دانشکده افسری آمده بودند. و این خود بخوبی نشان میدهد که جمع کثیری از ارتش اصلاً غافل و بی اطلاع نسبت به این امر بودند. متأسفانه تدارک مختصری که لازم بود برای اینکار بشود ترتیب داده نشده بود. بله آنروز بطوریکه دیروز توضیح دادم من در ساعت یک و نیم بعد از ظهر از منزل مصدق بیرون آمدم و بعد که بوسیله رادیو از جریان خبردار شدم دیگر مجال برگشتن به آنجا نداشتم برای اینکه راهها قطع و عوامل کودتا مسلط شده بودند. در منزل دکتر مصدق که خود او و بعضی از وزرا و چندین نفر از رفقای جبهه ملی بوده اند. بعد از آنکه پیروزی کودتا مسلم و یکی از محافظین منزل کشته میشود، ظاهراً ابتدائاً ریمان پیشنهاد خودکشی دستجمعی میکنند ولی بعد همه ی آنها از راه پشت بام به یکی از خانه های همسایه پناه میبرند و فردا صبح خود را به حکومت کودتا معرفی میکنند و همگی دستگیر میشوند و خانه دکتر مصدق بکلی غارت میشود.

چند نفری که آنروز دستگیر نشدند و توانستند پنهان بشوند یکی بنده بودم، یکی مهندس حسینی و دیگر مرحوم دکتر حسین فاطمی. بعد هم جریان محاکمه دکتر مصدق پیش آمد، جریان مفصلی که جزئیات تاریخی آن معلوم است و محتاج به توضیح بنده نیست. س - آقای دکتر من اینجا دو تا سؤال راجع به همین جریان ۲۸ مرداد دارم. یکی اینکه من از آقای خلیل ملکی شنیدم که ایشان به آقای دکتر مصدق پیشنهاد کرده بودند که از جوانان طرفدار نهضت ملی که نظام وظیفه شان را گذرانده اند یک

گارد طرفدار نهضت درست بشود که اگر وقایعی مثل ۹ اسفند و این چیزها اتفاق افتاد بتوانند از نهضت ملی دفاع بکنند ولی دکتر مصدق به این کار رضانداد، آيا علتش را میدانیید چه بود؟ من میدانم که دیگران هم چنین پیشنهادی به او کرده بودند و او اگر اه داشت که این کار را انجام بدهد.

ج - بله، مصدق اولاً بهیچوجه رضایت نداشت که سازمانهای حزبی در امور مربوط به ارتش مداخله کنند و یا با جمعی از افسران ارتش بعنوان افسران ملی ارتباط داشته باشند، او میگفت که امر ارتش باید بکلی از احزاب مجزا باشد. و همچنین عقیده اساسی او این بود که مبارزات حزبی و سیاسی حتی در مبارزه با دولتهای دیکتاتوری هم نباید به صورت مسلحانه و چریکی باشد و بیم و خوف داشت از اینکه سازمانهای مسلح حزبی پیش از اینکه مفید باشند موجب اغتشاش بشوند. از این جهت او باین ترتیب موافقت نداشت.

س - يك سوال دیگری که بنده از حضورتان دارم اینست که من بارها شنیدم که در فاصله ۲۵ و ۲۸ مرداد دکتر مصدق نقشه این را داشت که اعلام جمهوری بکنند و کاندیدای جمهوری هم مرحوم علی اکبر دهخدا بود. آیا این موضوع حقیقت داشت؟ یا شما از این مسئله اطلاعی دارید؟

ج - این مطلب اصلاً واقعیت ندارد. حتی زمانی که شاه در رم بود مصدق میخواست با او ارتباط پیدا بکند و تأمینی به او بدهد که برگردد، بهیچوجه گفتگوی اینکه اعلام جمهوری بشود در مصدق نبود. آن مطلب راجع به دهخدا در این باره بود که چون شاه رفته بود و اگر بر نمیگشت لازم بود يك مقام غیر مسئولی که بجای شاه عمل بکند یعنی بصورت شورای سلطنت تشکیل بشود و برای شورای سلطنت چند نفر را در نظر گرفته بودند که از آن جمله مرحوم علی اکبر دهخدا بود، ولی درباره اعلام جمهوریت مطلقاً چنین خبری نبود. مصدق يك قسم نامه برای شاه فرستاده بود که بنده خودم صورت آن قسم نامه را نزد مصدق دیدم. چون شاه از مصدق خوف و وحشت داشت قسم نامه حاکی از این بود که من بهیچوجه در پی جمهوریت نیستم و اگر هم مردم مرا بعنوان رئیس جمهور انتخاب کنند قبول چنین سمتی نخواهم کرد. حالات تمام مضامین آن بخاطر من نیست ولی يك چنین نامه ای در همان مواقع که شاه ابراز وحشت و نگرانی از مصدق میکرد برای او فرستاده بود.

س - بنابراین دکتر مصدق میخواست همان شورای سلطنت تشکیل بدهد. اگر شاه

بر نمیگشت چه کسی رابه سلطنت میگماشت ؟

ج - هنوز گفتگوی آن به جایی نرسیده بود، در روزهای اول فرار شاه بود، از آن ایام بنده خاطره ای دارم چون سئوال شما مطالبی را بخاطر میآورد، مدتی قبل از این جریانها من بنا بر سوابقی که در سازمان برنامه با شاپور عبدالرضا داشتم ملاقاتی با او کردم .
س - این در چه تاریخی بود؟

ج - یکی دو ماه قبل از این جریانات . شاهپور عبدالرضا که شاه با او موافق نبود .
س - علتش را میدانید چرا؟

ج - قضیه وصلتی که او میخواست بایک شاهزاده خانم ایتالیایی بکند .
س - ماریا گابریه لا ؟

ج - بله ، در تهران میگفتند که خانم شاهپور عبدالرضای یعنی پری سیمازند در مجلس ضیافت حرفی راجع به خانواده سلطنتی زده که شاه شنیده بود و از آن تاریخ نسبت به عبدالرضا و نسبت به زنش نظر خوبی نداشت و در تمام این مدت هم عبدالرضا خودش را با شکار و بیابان جور مسائل سرگرم میکرد .

در آن موقع شاهپور عبدالرضا تمکن مالی زیادی نداشت و هنوز وارد امور اقتصادی و تجاری نشده بود و در میان طبقات تحصیل کرده ی جوان نیک نامی داشت . بهر حال یکی دو ماه قبل از این جریان در منزل او ملاقاتی کردم و مطلبی که او بمن گفت این بود .
گفت ، چرا آقای دکتر مصدق و شما در فکر سلطنت نیستید؟ گفتم چطور؟ گفت ، پادشاه جانشین ندارد، شاه پسری ندارد . بنده استنباط کردم که خود او در این باره بی میل نیست که اقدامی درباره ی او بشود ولی مصدق حاضر به این صحبتها نبود، حاضر به مذاکره جداگانه با هیچیک از افراد خانواده سلطنتی یا پذیرفتن آنها نبود که میاداموجب تحریک سؤ ظن شاه بشود خود او نیز اعتماد و اطمینانی به آنها نداشت . مصدق به تنه فردی از آن خانواده که یک نظر موافق و ملایم داشت شمس بود که میگفت ، او مداخله ای در امور سیاسی ندارد و در کارها کارشکنی نمیکند . این رادوسه بار حتی در مجلس هم عنوان کرد که البته آنها هم مربوط به آن زمان بود، در زمانهای بعد خود شمس هم به امور تجاری و ملکی و خانه سازی و پول درآوردن پرداخت .

س - شما این موضوع ملاقات عبدالرضا و صحبت او را به دکتر مصدق هم گفتید؟

ج - نگفتم .

س - این شایعه ای که دکتر مصدق و رهبران نهضت ملی میخواستند که

عبدالرضاراجای محمدرضابه سلطنت برسانند از اینجا باصطلاح نشأت میگیرد؟
ج - بسیار ممکن است . ولی خود او بمن گفت اما من در این موضوع با مصدق صحبتی
نکردم و مطلب را مسکوت گذاشتم .

س - راجع به محاکمه دکتر مصدق میفرمودید . من میخوام از شما سوال بکنم که
آیا در تمام دوران محاکمه شما مخفی بودید؟

ج - من هیجده ماه مخفی بودم . در مدت آن اختفا بود که با کمال تأسف دکتر فاطمی
گرفتار شد و آن پیش آمد ناگوار برایش رخ داد . شاید این بی نظمی ولی ترتیبی
خویشاوندان و دوستان آن مرحوم بود که ندانستند او را به چه ترتیب مخفی نگاه بدارند .
بنده هیجده ماه مخفی بودم ، در این مدت هیجده ماه هیچکس با من ملاقات و ارتباطی
نداشت جز یکی دو نفر از افراد خانواده من . آنها هم که ارتباط پیدا میکردند چون آنوقت
بیشتر درشکه در تهران معمول بود ، دویاسه بار درشکه را در وسط راه عوض
میکردند و در شب میآمدند در فاصله دوری از کوچه درشکه رانگه میداشتند و بعد پیاده
پیش من میآمدند .

س - بنابراین شما در تهران مخفی بودید .

ج - من در تمام مدت در تهران مخفی بودم و یک زن مسنی که پرستار بچه های ما بود ،
بعنوان کارگری پیش من بود که بخت و بیز میکرد و یک آپارتمان کوچک دواطاقه را اجاره
کرده بودیم که یک آشپزخانه کوچک هم داشت و کلید آن هم دست خودمان
بود و در آن از ساختمانهای دیگر مجزا و مستقل بود . به این ترتیب ما توانستیم آن مدت
طولانی را در مخفیگاه بمانیم تا آزاد شدیم . ترتیب آزادی بنده هم به این صورت بود که
من مریض شده بودم و یکی از دکترهای جوان دکتر علیقلی لقمان ادهم که طبیب
خانوادگی و دوست شخصی بنده بود در منزل دوست دیگری از من عیادت کرد ، حال
را بسیار بد و ناراحت دید . اتفاقاً او خواهرزاده حشمت الدوله و الا تبار بود . نوه ی
حشمت الدوله هم شاگرد من در مدرسه حقوق بود و خیلی به من علاقه داشت . این
دکتر که وضع حال مرا دید بطور خصوصی به والا تبار میگوید که فلانکس حالش خوب
نیست و این بعد از هیجده ماه نزدیک ایام عید نوروز سال ۱۳۳۳ بود . والا تبار نزد شاه
میرود و به شاه میگوید ، اعلیحضرت هر سال به من عیدی مرحمت می فرمودند اما سال
هم باید یک عیدی به بنده التفات کنید . میگوید ، عیدی شما را میدهم . گفته بود ،
عیدی من یک عیدی مخصوصی است . و درخواست عفو مرا میکند . شاه هم وساطت

اوراقبول میکنند و از همانجا والاتبار فرمان شاه را به سپیدبختیار تلفن میکنند.

س - تیمور بختیار.

ج - تیمور بختیار. به او تلفن میکنند و الاتبار به خانم من هم خبر میدهند اگر فلان کس خودش را فوراً معرفی بکند به شاقول میدهم که بعد از چند روز آزاد خواهد شد. این خبر مذاکره والاتبار در مورد بنده را نمیدانم چه کسی به چه کیفیت به رئیس شهربانی آنوقت که اسمش یادم نیست اطلاع میدهد. او هم به این فکر میافتد که من از طریق او معرفی بشوم و او واسطه ی کار ما باشد. صبح همان شب که خانم آمد و مرا از مخفیگاهم به خانه ی یکی از خویشاوندان برادر رئیس شهربانی به آن منزل به خانم تلفن کرد که جناب دکتر سنجابی چرا خودش را با معرفی نمیکند که ما وسیله آزادی ایشان باشیم، ما دیدیم که این خبر انتشار پیدا کرده، ناچار از همانجا به والاتبار تلفن کردیم و خود او با اتومبیلش آمد به همان منزلی که من بودم و مرا همراه خود به منزلش برد. پلی یادم آمد، رئیس شهربانی سپیدعلوی بود.

س - علوی کیا یا علوی مقدم.

ج - بله سپیدعلوی مقدم رئیس شهربانی بود. والاتبار مرا به منزل خودش برد و پیاده کرد و گفت، شما اینجا ناهار میل کنید من به دربار خدمت اعلیحضرت میروم. او به دربار رفت و در حدود یک ساعت بعد از ظهر آمد و تقریباً ساعت چهار بعد از ظهر به فرماندار نظامی که تیمور بختیار بود تلفن کرد و او سرهنگی را با یک اتومبیل به منزل والاتبار فرستاد.

اتومبیل خود من هم آنجا بود برای اینکه نشان بدهند که نسبت به من سوء نیتی ندارند گفتند اگر میل دارید سوار اتومبیل خودتان بشوید. من سوار اتومبیل خودم و آنها همراه من مرا به سازمان ارتشی پشت قصر فجر بردند، همانجایی که معمولاً زندانیان سیاسی جبهه ملی را نگاه میداشتند. من این بار فقط در حدود چهار روز در زندان ماندم در آن ایام شاه عازم خوزستان می شد و سپیدبختیار را هم همراه خود برد. صبح روز پنجم به منزل من تلفن کردند که برایم اتومبیل بفرستند. مرا اول به محل اداره ی کل شهربانی که دفتر حکومت نظامی هم آنجا بود بردند سرتیپ شعشانی معاون سپیدبختیار مختصر صحبتی با من کرد و بعد اجازه دادند که به منزل خود برگردم.

مهندس حسینی هم در همان ایام از اختفای بیرون آمد و رفت به قم متحصن شد. در آنجا او را گرفتند و به همان محل که من بودم آوردند و بعد از چند روز آزاد کردند.

مهندس زیرک زاده هم مدتی در زندان باقی ماند و بعد او را نیز آزاد کردند. از جمله کسانی که در روز کودتا با دکتر مصدق زندانی شده بودند دکتر شایگان و مهندس رضوی و دکتر صدیقی را با هم محاکمه و محکوم کردند. بعد از محاکمه ی بدوی آنها مدتی آزاد میشوند و سپیدهدایت از طرف شاه با آنها ملاقات میکند و از آنها می‌خواهد که وفاداری خود را نسبت به شاه اعلام بکنند و در واقع بکنوع توبه نامه ای بدهند و یا اظهار ندامتی بکنند.

س - بله آثموقع گرفتن توبه نامه مدبود.

ج - دکتر شایگان و مهندس رضوی جوابهای خشکی به سپیدهدایت میدهند. او به آنها میگوید، شاه واقعا حق دارد هر چه با شما بکند. ولی دکتر صدیقی که میدانند چگونه حرفهایش را از روی حساب و سنجیده بزند رضایت سپیدهدایت جلب میکند. در نتیجه دکتر شایگان و مهندس رضوی هر کدام به سه سال حبس محکوم میشوند ولی دکتر صدیقی برائت حاصل میکند. دکتر شایگان هم مدتی در زندان بود ولی بعد آزاد شد و اجازه گرفت و به امریکا آمد و تمام مدت در امریکا بود تا اینکه چند سال پیش فوت کرد. روانش شاد. در مدتی که بنده در اختفا بودم جریان نهضت مقاومت ملی صورت گرفت و این نهضت مقاومت با همت آیت الله زنجانی تشکیل شد. در واقع او کارگردان آن بود و رفقای ما هم که آزاد بودند با او ارتباط داشتند. آنها روزنامه های مخفی و اعلامیه های منتشر میکردند و دست به فعالیتها و حرکتها می زدند. ولی متأسفانه باینکه کوشش زیادی کردند و باینکه واقعا آیت الله زنجانی از این حیث حق بزرگی دارد که در آن موقع نگذاشت صدای اعتراض مردم ایران بکلی خاموش بشود و تحرکی بوجود آورد چه در میان بازارها و چه در طبقه جوان و چه در احزاب ولی خود آیت الله زنجانی هم در آن جریان دستگیر شد و این نهضت مقاومت به جایی نرسید و بتدریج حکومت کودتا و شاه بر امور مملکت مسلط شدند.

بعد از کودتا چه کاشانی و چه بقایی و چه حائری زاده و مکی با زاهدی ملاقاتهایی کردند برای اینکه آنها هم جزو عناصر مخالف با مصدق و برای خود در پیروزی کودتا حقی و سهمی قائل بودند. آنها کوشش کردند مجلس هفدهم را که دوران تمام نشده و دکتر مصدق قبل از خاتمه عمر قانونی آن را بوسیله رفراندم تعطیل کرده بود، دوباره باز کنند. ولی سر لشکر زاهدی توجهی به آنها نکرد و از آنجا معلوم شد که آنها فقط آلت و اسباب دست و یابا به قول دکتر بقایی چوب بست روی بنا بودند و بعد از آن کودتاگران

که بر کار خودشان مسلط شدند آنها را بکلی دور انداختند و موردی اعتنایی و تحقیر قرار دادند. بقایای ومکی را اصلاً راه ندادند، نسبت به کاشانی هم که ادعا و فعالیت داشت شروع به بدگفتن کردند در روزنامه های آن زمان از قول سرتیپ جهانبانی وزیر کشور زاهدی، من که در اچتفا بودم، میخواندم که میگفت، سیدی بنام کاشانی بنام ابوالقاسم کاشانی هوچی گری و عوام فریبی و خرابکاری میکند و بدین ترتیب دست کاشانی را هم بکلی از مداخله در امور کوتاه کردند و همه ی آنها منفور از جانب ملت و مردود از طرف دستگاه دیکتاتوری به گوشه های فراموشی خزیدند و در واقع به کیفر گناه و خیانتی که مرتکب شده بودند، از دست همان اشخاصی که برای آنها خدمت میکردند رسیدند و مزه اش را هم چشیدند.

س - آقای دکتر من شنیدم که بعد از ۲۸ مرداد کاشانی مریض بود و بیمار بود و شاه یکبار به ملاقات او رفت، شما از این موضوع اطلاعی دارید؟

ج - بله این را بنده اطلاع دارم، این خیلی بعد بود. موقعی بود که کاشانی مریض و در حال احتضار بود، ظاهراً اگر اشتباه نکرده باشم قائم مقام رفیع که آن موقع حیات داشت به شاه خبر میداد و واسطه میشد که شاه دیداری از کاشانی بکند. شاه هم به دیدن او میرود.

س - در همان خانه ی پامنارش؟

ج - نخیر گویا در بیمارستان بوده است. شاه آنجا میرود و همان رفیع یا کس دیگری که همراه او بوده به کاشانی ندا میزند که اعلیحضرت هستند به دیدن شما آمده اند ولی کاشانی پشتش را به شاه و روبرو دیوار میکند. شاه هم یکی دو بار صدایش میزند. بعد کاشانی سرش را بلند میکند و میگوید، من چه خدماتی نسبت به شما انجام دادم و چه نیکیها در حق شما کردم و شما سزای عمل من را اینطوری دادید. این حکایتی است که من هم شنیده ام ولی از واقعیتش بطور کامل خبر ندارم. ناقل آن برای من آقای نصرت اله امینی بود.

بعد از اینکه دولت کودتا تصمصم گرفت که مجلس هفده دیگر قابل گشایش نیست و شتاب داشتند بر طبق تعهداتی که به گردن گرفته اند هر چه زودتر قرارداد جدید نفت را با انگلیسها و امریکایی ها منعقد کنند در صد دبر آمدند که به سرعت مجلس دیگری را کاملاً موافق میل خودشان تشکیل و ترتیب بدهند، انتخاباتی کردند و بعضی از افراد جدید از قبیل درخشش و جزایری را هم توی این مجلس وارد کردند، البته همه ی

انتخابات بامداخله دولت بود، و مجلس جدید را تشکیل دادند. آقای دکتر علی امینی هم وزیر دارایی زاهدی و نماینده دولت ایران در مذاکره با شرکت نفت انگلیس و باشرکتهای نفت کنسرسیون بود و آن قرارداد معروف کنسرسیون را منعقد کرد. قرارداد مذکور بکلی مخالف و مناقض قانون ملی شدن نفت بود و آن را برای مدت طولانی دیگری بر ملت ایران تحمیل کردند که بطور تحقیق مسئولیت آن باشاه و زاهدی و امینی بود که هر سه در آن آلت دست و گناهکار بودند. عذر آنها فقط اینست که ما مجبور بودیم و چاره ای جز این نداشتیم ولی این عذر قابل قبول نیست. اگر يك حکومت ملی بر سر کار بود و اگر آنها واقعا مقامی و پایگاهی در میان ملت می داشتند می توانستند مقاومت کنند و نتایج بهتری از آنچه که بوسیله آن قرارداد گرفتند بدست بیاورند.

س - آقای دکتر من در رابطه با همین قرارداد يك سؤال داشتم برای اینکه خیلی ها این قرارداد را با آن پیشنهادی که بانک جهانی به دکتر مصدق کرده بود مقایسه میکنند و میگویند که در آن موقع لا اقل امکان این بود که چنین پیشنهادی را قبول بکنند اول اینکه يك مقداری توضیح بفرمائید راجع به آن پیشنهاد بانک جهانی و چرا دکتر مصدق آن را نپذیرفت. دوم کسانی که بپذیرفتن آن مخالف بودند چه کسانی بودند؟ من شنیدم یکی از کسانی که مانع از این شد که آنرا مصدق بپذیرد مهندس حسینی بود. اگر ممکن است در این مورد توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم در آن زمان انتخابات دوره ی هفده مجلس شورای ملی در جریان وزمانی بود که من رفته بودم کرمانشاه و مدت سه ماه من در آن شهر ماندم تا انتخابات تمام شد در آنجا استحضار پیدا کردم که از طرف بانک جهانی آمده اند و مذاکراتشان با دولت بر این اساس است که بانک جهانی موقتا اداره نفت جنوب ایران را در دست بگیرد و يك قسمتی از درآمدهای آن را بعنوان خسارت شرکت کنار بگذارد و بقیه را به يك ترتیبی به ایران بدهد. دکتر مصدق و نمایندگان نظرشان بر این بود که بانک جهانی قبول کند که این عمل را به نمایندگی از طرف دولت ایران میکند. بانک جهانی هم جوابش این بود که اساس اختلاف بر سر این است. از طرفی شرکت نفت میگوید این عمل ایران غیر قانونی بوده و خودش را صاحب این مؤسسه و دارای امتیاز نفت جنوب ایران میدانند و از طرف دیگر دولت ایران هم بموجب اختیارات قانونی که برای خودش قائل است اداره امور نفت را ملی اعلام کرده است. اگر ما قبول بکنیم که به نمایندگی از ایران اقدام میکنیم مثل اینست که بکلی حرف و ادعای شرکت

رارد کرده ایم . بنده هم اطلاع دارم کسی که بیش از همه در این باره اصرار داشته مهندس حسینی بوده که در این خصوص نظرورای اودر شخص دکتر مصدق خیلی مؤثر بود ولی آن مذاکرات تنها مذاکرات مربوط به نفت بود که بنده در آن شرکت نداشتم زیرا در آن مدت در تهران نبودم .

س - برای فعالیتهای انتخاباتی بود؟

ج - بله برای فعالیتهای انتخاباتی بود .

س - بنظر شما آنچه که شما اطلاع دارید آیا صحیح بود که آن رامی پذیرفتند، یا اینکه آنجوری که استدلال شد پذیرفتن آن مخالف با اصل ملی شدن صنعت نفت بود؟

ج - بنده خیال میکنم که آن جریان هم بهانه دیگری بود برای اینکه بیک کیفیتی ملی کردن صنعت نفت را خنثی کنند و مصدق چاره ای نداشت جز اینکه آن پیشنهاد را هم رد بکند . اینهم یکی از تدابیری بود که استعمارگران میخواستند از راه انحرافی و غیر مستقیم همان عمل شرکت را ادامه بدهند . بهر حال به آن موضوع من شخصا زیاد وارد نشدم و پیشنهادها را هم مطالعه نکردم و چیزهایی که دولت ایران در مقابل آنها عرضه کرده بودند دیدم وقتی که من از امر انتخابات فراغت پیدا کردم و به تهران برگشتم این مطلب بکلی پایان یافته بود .

س - خیلی متشکرم ، پس برگردیم به همین قرارداد امینی - پیچ .

ج - امینی این قرارداد را منعقد کرد و این قرارداد بکلی مخالف با روح بلکه با متن قانون و اصول ملی شدن نفت بود . بعضی از افراد نمایندگان همان مجلس در این مقام بودند که در برابر آن ایستادگی و مخالفت کنند . از آن جمله میدانم یکی از آنها دکتر جزایری بود و دیگری محمد درخشش بود . درخشش هم مانند مکی با مهندس حسینی ارتباط پیدا میکند مهندس حسینی اطلاعاتی در اختیار او میگذارد و به او میگوید که شما از این اطلاعات و اوراق بشرطی میتوانید استفاده کنید که تمام آنها را مورد استفاده قرار بدهید نه بعضی از آنها را . درخشش شبه مخالفتی در مجلس نشان داد ولی با تأکید و دستوری که شاه به همه ی آنها صریحا داده بود ، احدی از آنها جرات نکرد در مقام اعتراض و مخالفت با آن قرارداد ننگین برآید . تمام این جریان در زمانی بود که همه ی ما در اختفا و زندان بودیم و قتی که قرارداد مذکور به تصویب مجلس فرمایشی رسید و خار جیها رضایت خاطر پیدا کردند . از طرفی سپید زاهدی میخواست از این وضع استفاده کند و موجبات بسط و ادامه ی قدرت خود را فراهم آورده و از طرف دیگر شاه او را در برابر خودش

خطری احساس میکرد و بنابراین در صدد برآمد که پایه اورا هم در نزد خارجهایی که طرفدارش بودند و هم در داخل ارتش سست کند. کسی را که بتدریج در مقابل او علم کرده‌مان سپیدبختیار و دستگاه حکومت نظامی سپیدبختیار بود، موقعی که بنده در اوایل سال ۱۳۳۴ آزاد شدم و بمنزل آمدم در همان چند روزی که در زندان بودم از خود آن افسر هائیکه می‌آمدند و از من بازجویی میکردند و صورت استنطاق ترتیب میدادند می‌شنیدم که میگفتند ما ارتشیان بازهدی ارتباط و میانه خوشی نداریم. از آنجا بنده فهمیدم که در دستگاه شکاف افتاده است.

س - آقای دکتر یادتان هست که افسران بازجویی شما چه کسانی بودند.

ج - يك سرهنك بود که اسم او را بخاطر ندارم خود او بمن خبر داد که آقای مهندس حسینی را هم به همان زندان آورده و در جای دیگری به او جاداده اند و منتظر هستند که من آزاد بشوم و او را به همان اتاقی که من بودم بیاورند.

در همین زمان بود که فدائیان اسلام هم تحت تعقیب قرار گرفتند و عده ای از آنها بر اثر سو قصدی که به حسین علا شد دستگیر و محاکمه و اعدام شدند بعضی از آنها را آنطوریکه شنیدم خود سپیدبختیار شخصا اعدام کرده بود. کشف سازمان توده در ارتش، محاکمه و اعدام کثیری از سران آنها هم در این زمان اتفاق افتاد.

س - آقای دکتر، آقای دکتر کیانوری بارها در یادداشتها و صحبتهايش گفته اند که در روزهای قبل از ۲۸ مرداد مرتب با دکتر مصدق در تماس بودند و حتی به دکتر مصدق گفتند، ما افسرانی در حزب توده داریم که میتوانند از دولت ملی طرفداری و حمایت کنند ولی دکتر مصدق پذیرفت. آیا شما هیچ اطلاعی از این رابطه دکتر کیانوری با دکتر مصدق دارید؟

ج - نخیر، هیچ اطلاعی در این باره ندارم و دکتر مصدق هیچ چیز درباره این موضوع بمن نگفت ولی خبر دارم که يك نفر در داخل توطئه گران و کودتاچیان بود که با دکتر مصدق ارتباط داشت و شبانه در ساعاتی دیر وقت از تلفن مخصوص مصدق با او تلفنی مذاکره میکرد.

س - یعنی به مصدق اطلاع میداد.

ج - بله اطلاعاتی به مصدق میداد. بنده متحیر هستم که اگر آن شخص بر طبق دستور کودتاچیان عمل نمیکرد چطور مصدق نتوانست جای زاهدی را با عوامل شهربانی و عوامل ارتشی اش پیدا کند و او را دستگیر کند که آنها نتوانند به توطئه خودشان ادامه

بدهند.

س - آیا دولت دکتر مصدق هیچ اطلاعی از وجود سازمان نظامی حزب توده داشت ؟
 - گمان نمیکنم . یاتا آنجایی که من میدانم مصدق اطلاعی از این موضوع نداشت . تا اینکه دامنه اختلاف شاه با زاهدی بالا گرفت . در بهار سال ۱۳۳۴ یعنی همان سالی که در اوائلش من آزاد شدم چند ماه بعد حکومت زاهدی سقوط کرد و آقای علی امینی هم که عاقد قرارداد و وزیر دارایی او بود بعنوان سفیر ایران به واشنگتن فرستاده شد . بعد از سقوط زاهدی حکومت دیکتاتوری فردی شاه علنی و آشکار شد .
 بعد از زاهدی اگر درست خاطر م باشد و اشتباه نکنم برای مدت موقتی حسین علا نخست وزیر شد و بعد از او دکتر اقبال به نخست وزیری رسید و چندین سال نخست وزیر گوش بفرمان بود . در دوران نخست وزیری اقبال بود که جلوه گریها و ظاهر سازیهای شاه آغاز شد و دست به تشکیل دو حزب دروغی و ساختگی دولتی ملیون و مردم زد .

حزب اکثریت ملیون که باید اقبال اداره کننده و رهبرش باشد و حزب بظاهر اقلیت که با امیر اسدالله علم بود . روابط امریکا و دولت ایران در این موقع بسیار خوب بود با سرکار آمدن حکومت زاهدی بلافاصله قریب پنجاه میلیون دلار در اختیار او گذاشتند و در چند سال اول ، در همان دوسه سال اول مجموعه ی کمکهایی که دولت امریکا به ایران کرد قریب به پانصد میلیون دلار رسید که برای آن زمان وجه بسیار قابل توجهی بود .

س - اینجا که صحبت از وجه کمک امریکا فرمودید من بیاد مطالبات ایران از دولت شوروی افتادم . ما تقریباً بعد از جنگ بین الملل دوم دوبار ، دوبار ش رامن به تحقیق اطلاع دارم و تاریخشان را هم همین جا دارم ، از طرف مقامات دولت ایران از دولت شوروی تقاضا شده بود که آن طلب دولت ایران را بپردازند ولی آنها تقریباً بی اعتنائی به این درخواست دولت ایران کردند و زمان دکتر مصدق هم يك چنین تقاضایی شده بود که البته ندادند ولی بعد در زمان زاهدی دادند . ولی حزب توده در همین دوران اخیر جزوه ای منتشر کرده بود بقلم آقای جوانشیر و در آن جامدعی شده است که دولت شوروی میخواست که طلاها را بدولت مصدق تحویل دهد و مشغول مذاکره بود که در واقع کودتا انجام گرفت . من میخواستم ببینم اطلاعات شما در این مورد چیست ؟
 ج - سؤال خوبی است . در مسئله ملی شدن نفت و موضعگیری دولت شوروی

نسبت به ایران

ج - در مسئله ملی شدن نفت دولت شوروی کمکی به ایران نکرد، حاضر برای خرید نفت از ایران نشد و حتی قاضی شوروی هم در دیوان لاهه بعنوان تمارض شرکت نکرد. مسلم بود بر ما که مذاکرات پس برده و ارتباطات دولت انگلیس و ساخت و پاخت آن دولت با روسیه طوری بوده که روسها در این مورد کمکی به ایران نکنند. نه تنها دولت شوروی بلکه دولتهای دیگر اقمار شوروی هم حاضر نشدند که برای خرید نفت ایران اقدام و از این جهت کمکی به رفع مشکلات ایران بکنند.

ما بر طبق همان قراردادی که شما اشاره کردید مبالغی طلا در روسیه داشتیم و این طلاها اگر در آن زمان در اختیار ما میگذاشتند بسیار کمک ب ما میکرد و اگر در این باره گفته اند که شوروی ها میخواستند بدهند یا مذاکراتی در جریان بود که بدهند تا آنجا که من اطلاع دارم دروغ است آنها کاملاً ملاحظه میکردند و حاضر به پرداخت طلاهای ایران نمی شدند تا زمانی که يك حکومت غیر ملی کودتایی و دیکتاتوری بر سر کار آمد آنوقت بود که آنها حاضر شدند این طلاها را به ایران بدهند. در تمام مدت تجربه سیاسی زندگی اینطور استنباط کرده ام که دولت شوروی با عوامل مرتجع ایران و با عوامل دیکتاتوری ایران سر مدار او سازش بیشتر دارد تا با عناصر ملی و سازمانهای ملی و حکومت ملی که مردم پشتیبانش باشند و خواهان استقرار دموکراسی و حکومت مردمی در ایران باشند، شورویها همیشه روی ترش نسبت به نهضت های ملی و سازمانهای ملی و آزادیخواه ما داشته اند. شاید استراتژی سیاسی اینها بر این است در کشورهایی که مورد نظر و سیاست آنهاست باید افراد، عناصر و یا جمعیت هایی را که مورد توجه ی ملت هستند آنها را بهتر تربیتی که ممکن باشد ملوک و متمم کنند و یا بقدر و ارزش جلوه بدهند تا توجه مردم از آنها برگردد و ولی با عناصری که مرتجع هستند و خیانتکار هستند و با دستگاههای دیکتاتوری که در میان مردم منفور هستند مدارا کنند زیرا آنها را در موقع لازم به آسانی میتوان کوبید بخصوص که این نوع حکومت های فاسد و دیکتاتوری غالباً وابسته به سیاستهای خارجی دیگری هستند و مدارا و سازگاری با آنها ممکن است جز بندوبست های تقسیم مناطق بین ابرقدرتها باشد. این بود که دولت شوروی بنا بر سازش محرمانه با انگلیسها نسبت به نهضت ملی ایران و حکومت دکتر مصدق خوش بین نبود و جمعیت های وابسته به آن مرتباً در مطبوعات خود و تظاهرات خود علیه نهضت ملی ایران شعار میدادند و کار شکنی

میکردند. تأخیر آنها در پرداخت وجوهی که دین قانونی آنها بود آن هم جزئی از آن ساخت و پرداخت آنها با سیاست خارجی بود. حاضر نشدن آنها و اقامت سیاسی آنها برای خرید نفت ایران آن هم جزئی از همان سیاست بود.

س - بعد از آنکه دولت زاهدی تحویل دادند.

ج - بله آنها را به دولت زاهدی تحویل دادند.

س - بله، امریکایی ها به دولت های ایران از آن بعد شروع به کمک های کردند. در همین زمان بود که در کشورهای عربی حرکتها و هیجاناتی پیش آمد. نهضت ناصری ظاهر شد، بعد از آن انقلاب عراق پیش آمد که شاه ایران را سخت نگران و متوحش کرد. محمدرضا شاه نسبت به نهضت های ملی و ناسیونالیسم عربی بکلی مخالف و بدبین بود و برعکس با کشورهای سلطنتی عربی که طرف توجه مردم هم نبودند مثل حکومت عربستان سعودی، سلطنت هاشمی عراق و پادشاهی اردن و پادشاه مراکش حسن رابطه و دوستی نزدیک داشت. مخصوصاً باناصر که در آن موقع محرک و باعث یک نهضت ناسیونالیسم عربی شده و جوششی در جوامع عربی بوجود آورده بود جدا سر مخالفت داشت و خطراتی را که احتمالاً از جانب آنها ممکن بود متوجه ایران و همچنین منافع کشورهای غربی بشود گوشزد میکرد و در مقام این بر میآمد که ایران را از لحاظ تسلیحات تقویت بکند.

امریکایی ها در ابتدا تا حدی مقاومت میکردند ولی فشار شاه و تحولاتی که در نواحی خلیج و در کشورهای عربی رخ میداد امریکایی ها را هم کم و بیش وادار کرد که به تقاضاهای شاه تسلیم بشوند و در باره فروش اسلحه و دادن کمک ها با او کنار بیایند.

در همین مواقع یعنی قبل از انقلاب عراق بود که اتحادیه پیمان بغداد صورت گرفت با شرکت دولتهای ترکیه، ایران، پاکستان و عراق - شما میتوانید حدس بزنید که عامل اصلی این اتحادیه و پشتیبان خارجی آن بیش از آنکه امریکایی ها باشند انگلیس ها بودند. انگلیس ها بودند که این پیمان را بوجود آوردند و تا آنجایی که من اطلاع دارم گویا امریکایی ها حتی به شاه نصیحت و راهنمایی میکردند که وارد این پیمان نشود ولی شاه با توصیه دولت انگلیس و راهنمایی و فشار آن دولت وارد این پیمان شد و به جمع آنها پیوست. در آن زمانها در امریکا نسبت به ایران بوسیله مطبوعات و بوسیله عناصر مختلف نظریات مختلفی ابراز شده است. روزنامه نیویورک تایمز، از جمله روزنامه های بود که همیشه علیه نهضت و ملیون ایران سم پاشی و برعکس از شاه جانبداری

میکرد. ولی در محافل دانشگاهی امریکا افرادی مثل ریچارد کاتم به دفاع از مردم ایران و ملیون ایران برخاستند. کتاب اورا بنده خواندم که از کودتا، از دیکتاتوری، از استبداد شاه، از خرابی ایران، از فسادی که در ایران رواج یافته و از نارضایی که در میان مردم پیدا شده صحبت کرده است.

عبدالناصر در سال ۱۹۶۰ روابط سیاسی اش را با ایران قطع کرد. علت آن هم این بود که ایران محرمانه و مخفیانه با اسرائیل روابط داشت. از این زمان بوسیله ناصر و عناصر تندرو عرب تبلیغاتی علیه ایران شروع شد و پان عربیسم تبلیغاتی را شامل خلیج فارس و خوزستان ایران هم کرد بدان حد که احمقانه خلیج فارس را خلیج عربی و خوزستان را عربستان نامیدند. چنین تبلیغات جاهلانه پان عربیسم که باعث میشد ملت های مسلمان مشترك المنافع خاور میانه اعم از عرب و ایرانی و ترك را نسبت به یکدیگر بدبین و حساس بکنند فرصت مناسبی به شاه ایران داد که موضع سیاسی خود را مستحکم تر و در انظار سیاست های خارجی موجه تر بکند. به خصوص از زمانی که در عراق هم انقلابی صورت گرفت و سلطنت هاشمی به آن وضع فجیع سرنگون شد و حکومت انقلابی عراق در مقام تصرف کویت برآمد. همه این عوامل باعث میشد که شاه بیش از پیش در مقام تقویت نیروی نظامی خود بر آید و سیاستهای خارجی هم به تقاضاهای او تسلیم بشوند.

امادراین مدت هفت سال که بر حکومت کودتا ورژیم دیکتاتوری گذشته بود هیچگونه اقدام مؤثری در اصلاحات داخلی و توسعه ی اقتصادی و رفع بیعدالتی های اجتماعی صورت نگرفته بود. دیکتاتوری شخص شاه و مداخله ی روز افزون خانواده ی او در امور اداری و تجاری و زمینداری و غیره باعث شده بود که در افکار عمومی بجای آنکه تنهائیس دولت وزراً و متصدیان فاسد امور را مسئول و منفور بدانند اعتراض و بدبینی و بدگویی بیشتر متوجه شخص شاه و خانواده ی سلطنتی بشود. با ظاهر سازی ها و اظهار نظرهای عوام فریبانه و تو خالی شاه درباره ی دموکراسی و انفصال قوای حکومت و تأسیس دو حزب مصنوعی دولتی اقلیت و اکثریت و تقسیم بی اساس کرسیهای مجلس بین آنها سردرگمی تازه ای برای متصدیان امور بوجود آمده بود. در اواخر حکومت دکتر اقبال که عمر مجلس نوزدهم به پایان رسیده و میبایستی انتخابات جدید صورت بگیرد افراد و عناصری که مصنوعاً در حزب اقلیت جاداده شده بودند انتظار داشتند که عواطف ملوکانه شامل آنها بشود و اکثریت حکومت را در دست

بگیرند. به این ترتیب خودشاه برحسب شیوه ی عادی در دستگاه حکومتش شکاف و دودستگی بوجود آورده بود. ظهور این اختلافات و تناقضات و درماندگی دولت در دست زدن به اصلاحات و توسعه نارضائیهای عمومی و پیشآمد نزدیک انتخابات جدید ما را متوجه ساخت که باید از فرصت استفاده کنیم و از کنج اختفاً و بیحرکتی بیرون آییم و به نفع آزادی و استقلال مملکت فعالیت خود را از سر بگیریم .

س - ما که میفرمائید منظور شما رهبران ملی است ؟

ج - یعنی رهبران ملی . در تمام این مدت هفت - هشت سال در واقع بعد از اینکه آن نهضت مقاومت ملی خنثی شد و اثری نکرد برای مادیگرامکان فعالیتی نبود، جز جلسات مهمانی بزرگ یا کوچک که گاهی بایکدیگر داشتیم . در اواخر زمان حکومت دکتر اقبال نارضایی های مردم بقدری تظاهر کرده بود که بتدریج امریکایی ها هم متوجه این مطلب شدند، متوجه توسعه فساد در دستگاه دولتی و فقر مردم ایران و نارضایی های عمومی شدند و اصلاحاتی میخواستند. از اواخر زمان دکتر اقبال بود که طرح بسیار ناقص و واقعاً صوری بنام طرح اصلاحات ارضی علنی شده. در آن موقع عوامل امریکایی که در ایران بودند با کمکهای بالنسبه وسیع مالی و تسلیحاتی که به ایران میکردند متوجه این نکته شده بودند که در ایران باید نسبت به طبقه محروم و مظلوم و کشاورزان اصلاحاتی اساسی بعمل بیاید و فشاری که از ناحیه آنها وارد میآمد دولت وقت و شاه را وادار کرده بود که در این موضوع دست به اقداماتی بزنند. طرح ظاهر فریب و تو خالی دکتر اقبال پاسخی به این فشارها بود.

در همین اواخر سپید بختیار هم بهوس هایی افتاده بود، شاید در حدود سال ۱۳۳۸ بود که اونیز میخواست به قدرت دستیابی پیدا کند و اختلافاتش با شاه و با حکومت بتدریج ظاهر میشد. او بوسیله سازمان امنیت نو بنیاد که در اختیار داشت برای خودش در ارتش قدرتی بوجود آورده و در مقام این بود که شاید از بعضی از عناصر جبهه ملی هم استفاده کند و بوسیله ی عمده اش در این خط پسر عمویش دکتر بختیار بود. از جمله کارهایی که آنموقع، در همان اواخر حکومت دکتر اقبال صورت گرفت تشکیل کمیته ای بنام کمیته ی طرفداری از کشورهای افریقایی و آسیایی بود که دکتر بختیار در آن شرکت داشت .

س - دکتر شاهپور بختیار ؟

ج - بله ، و بنده را هم دعوت کردند من هم چند مدتی در آن عضویت داشتم .

س - این کمیته را چه کسی تشکیل داده بود؟ اصلا این کمیته را چه کسی پیشنهاد کرده بود؟

ج - شخصی که این کمیته را میگرداند آقای دکتر اعتبار بود که زمانی هم وزیر شده و هوای زمامداری در سرداشت و یک عده افراد را هم جمع کرده بود که هیچ عمل مفید و مؤثری از آنها در کمک به مردم آسیایی و آفریقایی ساخته نبود؟

س - اسم کوچک آقای دکتر اعتبار یادتان نیست .

ج - نخیر اسم کوچکش یادم نیست .

س - سمت دولتی هم داشت ؟

ج - در آن تاریخ سمت دولتی نداشت ولی چندین بار وزیر شده و حتی داعیه ی نخست وزیری هم داشت .

س - شما اطلاع دارید که این کمیته در واقع فکر چه کسی بود و چه کسی از آن حمایت میکرد؟

ج - من احتمال کلی میدهم که پشت سر این کمیته سپیدبختیار قرار داشت و بهمین جهت هم بعد از یکی دو جلسه من دیگر پایه آن کمیته نگذاشتم و در جلسات آن شرکت نکردم و دوامی هم نیاورد . در همین مواقع بود که سپیدبختیار سفری به امریکا کرد و من متوجه بودم که او در پی توطئه و اقداماتی است و میخواهد وسائلی برای خودش فراهم بکند و یقین کردم که این مسافرت بختیار به امریکا تقریبا پایان کار او خواهد بود و همانطور هم شد .

س - اینطور که شایع است گویا ایشان در امریکا با بعضی از مقامات امریکایی صحبتی علیه شاه کرده و پیشنهاداتی کرده بود که مقاماتی این موضوع را به شاه اطلاع دادند .

ج - بله ، آنطور که معلوم است به امریکا آمده و پیشنهاد کرده بود که بایستی شاه را بردارند و رژیم دیگری بر سر کار بیاید و گویا امریکایی ها هم روی خوشی هم به او نشان نداده و این مطلب را هم به شاه اطلاع داده بودند که همان باعث پایان کار او شد .

س - شما در این مدت ، همزمان با این جریانات هیچ جلساتی بین خودتان یعنی رهبران جبهه ملی ، هیچ ملاقاتهایی داشتید . مذاکراتی داشتید؟

ج - ما تقریبا بطور مرتب ماهی یک جلسه مهمانی داشتیم که در این جلسه در حدود هفده یا هیجده نفر بعنوان نهار با هم جمع میشدیم .

س - آقای دکتر شاپور بختیار هم جزو این گروه بود؟

ج - دکتر شاپور بختیار هم بعضی اوقات بود.

س - شما هیچوقت از آقای دکتر شاپور بختیار در این زمان شنیدید که يك اظهار نظر مثبتی نسبت به تیمور بختیار کرده باشد؟

ج - بله دکتر شاپور بختیار با تیمور خیلی نزدیک بود. البته اگر سپید بختیار توطئه ای در نظر داشته و با شاپور در میان گذاشته بود او آنها را بمن نمی گفت ولی من می دانستم که بختیار سفارش کرده بود که بامن نزدیک و مرتبط باشد. در همان ایام قدرت سپید بختیار بخاطر دارم که روزی سرهنگی از سازمان امنیت به منزل من آمد.

س - اسم سرهنگ یادتان هست؟

ج - نخیر هیچ یادم نیست. بمن گفت، خواهشی از شما داریم که بخط خودتان يك سطر چیز بنویسید. بنده فهمیدم که باید چیزی در جریان باشد که این مطلب را بمن پیشنهاد می کنند. بنده يك سطر یاد و سطر شعر نوشتم از آن جمله ظاهر این شعر بود: مانگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم ----- جامه ی کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم
س - شعر از حافظ است.

ج - بله شعر حافظ است. چند روز بعد همان افسر آمد و گفت، شما را باید بپریم خدمت سپید بختیار بنده قدری نگران شدم. مرا به دفتر خود بختیار برد، بر عکس نگرانی دیدم که بختیار فوق العاده با ادب و احترام و خوشرویی جلو آمد. معلوم شد که نشریه ای یانامه ای بدست آنها افتاده بود که در آن علیه شاه ناسزا گفته شده و به شاه رسیده بود و گفته بودند که این خط بنده است و خواسته بودند در آن باب تحقیقی بکنند و با نمونه خط من تطبیق نمایند. در آنجا خود بختیار بمن گفت، اشتباهی بود که ما نسبت به شما کردیم و من خواستم امروز از شما در این موضوع عذر خواهی بکنم.

س - من متوجه نشدم. یعنی يك اعلامیه ای، يك شبنامه ای منتشر شده بود؟

ج - درست نمیدانم. يك شبنامه بوده و يايك نامه که به کسی نوشته شده و در آنجا نسبت به شاه نامزاکویی شده بود شاه هم گفته بود در این موضوع تحقیق کنید که این خط فلان کس هست یا نیست. در واقع منم نفهمیدم چه بود نامه بود، شبنامه بود، به کسی نوشته بود هیچ خبر ندارم. سپید بختیار از من عذر خواهی کرد و در خاتمه گفت فلانکس ماعقیده به شما داریم، مابه جبهه ملی...

س - همان موقع که مصدر کار بود؟

ج - همان موقعی که مصدر کار بود، گفت، ما عقیده ای به شما داریم از رفقای شما از جبهه ملی باید استفاده بشود، از همین زمان بود که آن کمیته ی آفریقا و آسیا هم تشکیل شده و پیدا بود که او می‌خواهد علاوه بر همه ی کارها و تشبثاتش یکنوع همکاری و ارتباط هم با جبهه ملی بوجود بیاورد، ارتباط بنده و ملاقات من با او فقط همان یک دفعه بود و دیگر هم مطلبی در این خصوص بیان نشد و شاپور هم که اغلب اوقات با من بود چیزی درباره ی او نمی گفت، البته نسبت به پسر عمویش خیلی دوستی داشت، در زمان حکومت دکتر مصدق که سپیدبختیار سرهنگ بود و او را فرمانده تیپ کرمانشاه کردند شاپور بختیار بمن تلفن کرد و او را به منزل من آورد که در آنجا اظهار سرسپردگی و خدمت به دستگاه دکتر مصدق بکنند و منم در خدمتش از او پشتیبانی بکنم، باین نیت به منزل من آمد و به کرمانشاه رفت ولی خود او یکی از افرادی شد که در توطئه کودتا با زاهدی همراهی و همکاری کرد و از افراد و عناصر کودتاچی بود.

س - قرار بود که اگر کودتا در تهران موفق نشد آنها از کرمانشاه بیایند و تهران را بگیرند؟
ج - بله، برخلاف آنکه به منزل من آمد و آن تعهد و قول و قرار داد، در کرمانشاه آن کارها را کرد که دوستان من در کرمانشاه از جریان او خبردار شدند و آمدند بمن خبر دادند و منم موضوع را به دکتر مصدق گفتم.

س - بعد از اینکه تیمور بختیار با شاه یاغی شد و خیال با اصطلاح کارهایی را در سرداشت در آن زمان از روابط شاپور بختیار و سپید تیمور بختیار شما هیچ اطلاعی دارید؟
ج - هیچ اطلاعی ندارم.

س - آن موقع شاپور بختیار کوششی نمی‌کرد که محبوبیتی برای سپیدبختیار در داخل جبهه ملی ایجاد کند؟

ج - هیچ، هنوز جبهه ملی در این زمان تشکیل نشده بود.

س - تشکیل نشده بود ولی جلساتی داشتید.

ج - جلسات بطور مهمانی خصوصی چند نفری، گاهی آن ناهار ماهی یکبار - در این باره وارد مذاکره و بحثی نمیشد، در واقع حقیقتش هم این بود که در جبهه ملی خوش بینی نسبت به سپیدبختیار وجود نداشت و هیچکس حاضر نمیشد به دام او بیفتد و

هیچکس حاضر نمیشد درباره ی رابطه ی باو پیشنهاد و یا اظهار نظری بکند.

س - ولی من این سؤال را از این نظر میکنم که در مه ۱۹۶۵ وقتی که من در نیویورک بودم یک آقای بنام جمشید بختیار که یکی از اقوام نزدیک بختیار بود کوشش زیادی داشت بنام جبهه ملی محبوبیتی برای تیمسار بختیار در میان عناصر ملی بوجود بیاورد. اطلاع دیگری هم دارم که آقای عباس عاقلی زاده مسئول تشکیلات جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران که رهبرش خلیل ملکی بود نامه ای از سپید تیمور بختیار دریافت کرده بود آن موقعی که او در عراق بود، برای داریوش فروهر، و آن نامه رابه داریوش فروهر رسانده بود که دستگاه سازمان امنیت اطلاع پیدا کرد و او رابه همین جرم دستگیر کرد. شما از آن نامه اطلاعی دارید؟

ج - نخیر هیچ اطلاعی ندارم و حالا از جنابعالی میشنوم. بنده فقط استنباطم این بود که سپید بختیار در آن موقع به این هوس و سودا افتاده و در داخل ارتش عناصری را با خودش همراه کرده و توجه براین داشته که بتواند از عناصر جبهه ملی استفاده کند ولی جبهه ملی هیچوقت چه در زمانی که او در ایران بود و چه بعد از آنکه از ایران خارج شد ارتباطی با او نداشت. در جریان فعالیت جبهه ملی دوم باز مسائلی راجع به این موضوع وجود دارد که من باید بعداً توضیحات مفصلی راجع به آن بدهم.

س - آقای دکتر برگردیم به زمان نخست وزیری دکتر مصدق و ورود شما به کابینه دکتر مصدق. اگر لطف بفرمایید و جریان آشنایی خودتان را با دکتر مصدق و اینکه چگونه دکتر مصدق شما رابه کابینه دعوت کرد برای ما توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم بنده دکتر مصدق را قبل از اینکه به اروپا برای تحصیلات بروم در دوره ی محصلی هم خدمتشان می رسیدم و می شناختم و ارتباط وارداتی به ایشان داشتم. در انتخابات آن دوره هم، که مادانش جو بودیم، در حدودی که امکان داشت کمک میکردیم و برای دکتر مصدق و حسین علا و امثال آنها که آن موقع و جاهت ملی داشتند خدمت میکردیم. موقعی هم که بنده میخواستم به اروپا بروم برای مشاوره خدمت ایشان رفتم و راجع به ترتیب تحصیل و ترتیب زندگی در اروپا راهنمایی از ایشان خواستم و ایشان به بنده تعلیمات و دستورات و راهنمایی هایی چه از جهت ترتیب درس خواندن و استفاده از کتابها و چه از جهت نظم زندگی شخصی و خوراک و غیره دادند. بنابراین ما با ایشان این ارتباط را از پیش داشتیم و او را بعنوان یک رهبر ملی از دوره

دانشجویی می شناختیم ، بعد از اینکه بنده از فرانسه برگشتم ایشان در آن زمان زندانی و تحت نظر بودند و دیگر مابا ایشان ملاقاتی نداشتیم تا زمانی که رضاشاه سقوط کرد . وقتی رضاشاه سقوط کرد در جریان سالهای ۲۳ - ۱۳۲۲ بنده بطور مکرر خدمت ایشان می رسیدم تا اینکه در جریان انتخابات دوره چهاردهم مادیگر علناً جز کارگردانان ایشان شدیم ، بعد هم موقعی که ایشان در مجلس بودند و ما حزب میهن را تشکیل دادیم بطوریکه روزی توضیح دادم ایشان را به حزب میهن دعوت کردیم و در آنجا در حضور خودشان سخنرانی کردیم و مواردی پیش میامد که به دیدن ایشان میرفتیم و با ایشان ملاقات میکردیم دکتر مصدق نظم مرتبی در زندگی اجتماعی داشت ، غیر ممکن بود کسی نامه ای به او بنویسد و او به نامه جواب ندهد . غیر ممکن بود کسی به دیدن او برود و او به کیفیتی به باز دیدش نیاید . بنده به خاطر دارم که حتی در دوران دانشجویی هم و قبل از رفتن به فرنک ایشان به صورت باز دیده منزل من آمدند و در همین دوره ی بعد از رضاشاه هم که بنده مکرر خدمت ایشان می رسیدم ، ایشان چندین بار باز دید فرمودند و در بعضی از مجالس ختم که ما داشتیم شرکت می کردند . بنابراین ارتباط و پیروی بنده نسبت به ایشان ارتباط و پیروی قدیم و ثابتی بود . این بود که موقعی که ایشان به حکومت رسیدند بنده چون جزو همکاران قدیم و سابق و جز جبهه ملی ایشان بودم تقریباً یقین داشتم که بنده رابه يك کیفیت در حکومت خودشان شرکت خواهند داد .

س - با آشنایی نزدیکی که شما با دکتر مصدق داشتید وقتی دکتر مصدق می خواست وزیری برای کابینه انتخاب بکنند دنبال چه مشخصاتی در افرادی گشت ؟

ج - دکتر مصدق اول اشخاصی را می خواست که جزو عناصر بدنام و مشهور به ارتباط با خارجی ها نباشد و در بین مردم مشهور به وطن دوستی و آزادی خواهی و پاکدامنی باشند . البته اینجا شما ممکنست يك سوال از من بکنید و من به آن سوال مقدر شما همین جا می توانم جواب بدهم . که آیا واقعا در کابینه اول مصدق هم همین کیفیت در همه ی وزرایش وجود داشت ؟ نخیر ، در کابینه اول مصدق خود او آشکارا به مامی گفت ، آقا ما باید از اینها برای پیشرفت کارمان استفاده کنیم ، يك عده ای از افراد را که جزو مبارزین و مجاهدین آزادیخواهی و وطن دوستی نبودند حتی شهرت خوبی هم نداشتند ، یا مشکوک و یا متهم بودند به اینکه ممکنست ارتباطی با خارجی ها داشته باشند و ارد کابینه کرد و برعکس در کابینه های بعدش مصدق کوشش داشت از جوانان

س - دکتر مصدق چه استفاده ای می توانست از این آدمها بکند؟ مثلاً از آدمهایی مثل جواد بوشهری که وزیر راه بود و دیگران که در کابینه اولش بودند و خود شما هم میدانید که چندان هم آدمهای خوش نامی نبودند چه استفاده ای میتوانست بکند؟

ج - شاید تصور میکرد این کلمه ی شاید حرفی است که بنده میزنم نه نظر آشکاری که آقای دکتر مصدق گفته باشد، شاید تصور میکرد که این افراد میتوانند وسیله ی تأمینی باشند که مادر سیاست خارجی دشمنی با هیچ دولت و ملتی نداریم و نمی خواهیم با دشمنی با آنها در مقام ملی کردن نفت خود بر بیاییم بلکه میخواهیم از حقوق خودمان استفاده کنیم و در عین حال روابط دوستانه هم با حفظ استقلال خودمان با آنها داشته باشیم . بنده خیال میکنم نظر سیاسی ایشان همین بود . چون بنده این کلام را از ایشان شنیدم که در یک مورد گفت، آقا ما باید در این دوره از این جور اشخاص استفاده بکنیم .

س - آیا ممکن است این علت هم بود که دکتر مصدق واقعاً آمادگی برای نخست وزیری در آن موقعی که به او پیشنهاد شده بودند داشت یعنی از قبل چنین چیزی را پیش بینی نمی کرد و برنامه ای برای اینکار نداشت که یک عده آدمهای هم آهنگ را قبلاً در نظر گرفته باشد برای ورود به کابینه ؟

ج - این فرمایش شما هم درست است مسلماً انتخاب دکتر مصدق برای نخست وزیری و قبول نخست وزیری او بر حسب تصادف بود، فرصتی پیش آمد که مصدق بناگهان از آن استفاده کرد و شان از بار خدمت به وطن خالی نکرد ولی مقدماتی هم برای تهیه حکومت خودش بهیچوجه فراهم نکرده بود و جز یک عده از افرادی از ما که در خدمتشان بودیم افراد دیگری را در نظر نداشت و چند نفر دیگر هم که از عوامل اصلی نهضت بودند در مجلس گرفتار بودند و دکتر مصدق میخواست آنها در مجلس بمانند و در آنجا از وجودشان استفاده بشود و الا مصدق در آن موقع نسبت به مکی فوق العاده عقیده و حرف شنوی داشت ، نسبت به بقایی هم همینطور حق شناسی و احترام داشت . اگر موضوع استفاده از مقام و کالت و مبارزه او در آن کرسی نبود بقایی میخواست مصدق بهیچوجه مضایقه نمیکرد که او را در همان کابینه اولش وارد بکند و به همین ترتیب بود نسبت به دکتر شایگان و بعضی دیگر از نمایندگان جبهه ی ملی .

س - چه کسانی غیر از دکتر مصدق در انتخاب وزرای دکتر مصدق اعمال نفوذ میکردند؟

ج - بر حسب موارد اشخاص مختلف .

س - چه اشخاصی مثلاً؟

ج - مثلاً یکی از آنها گاهی خودبنده بودم ، گاهی دکتر شایگان بود . خیال میکنم یکی دیگر از آنها مکی و گاهی مهندس حسینی بود و همچنین بعضی از رفقای حزب ایران مابرای اشخاص فنی که مورد نیاز بودند اظهاری نظر میکردند .

س - ولی این اظهار نظر بیشتر جنبه ی مشورت داشت ؟

ج - فقط فقط مشورت . خود ایشان در مقام مشورت برمی آمدند و می پرسیدند ، مثلاً فرض کنید مهندس معظمی را آوردند که از رفقای مابود .

س - رفقای حزب ایران ؟

ج - بله . مثلاً جهانگیر حق شناس را آوردند و وزیر کردند که بسیار وزیر شایسته ای بود و یکی از رفقای مابود مهندس زیرک زاده را کفالت و معاونت وزارت خانه ای دادند که يك جوان بسیار آراسته مرتب و منظم و پاکدامنی بود . يك مقداری وجود همین اعضای حزب ایران موضوع حسادتی در بین سایر جمعیت ها و دوستان و رفقای دیگر مادر فراقسیون میشد و حال اینکه واقعاً اینطور نبود که مصدق آن افراد را بعنوان نماینده حزب ایران انتخاب بکنند و حتی در بسیاری از موارد هم دلخوریها و اعتراضات و ایراداتی نسبت به حزب ایران داشت . بنده بخاطر دارم در زمانی که وکیل مجلس بودم در خراسان در دوران حکومت دکتر مصدق عده ای از رفقای حزب ایران مارا زندانی یا تبعید کردند که من در مجلس پیشنهاد کردم آن قانونی را که به دولت و به وزارت کشور اجازه میدهد که افراد مزاحم و ناراحت را برای مدت موقتی تبعید کنند قانونی که اصولاً برخلاف دموکراسی و آزادی است لغو بکنند حتی به خود آقای دکتر مصدق هم عرض کردم که آقا مادر خدمت شما و طرفدار شما هستیم چرا استانداران و فرمانداران شما را اینقدر اذیت میکنند .

س - این قانون امنیت اجتماعی بود؟

ج - بله قانون امنیت اجتماعی . بنده پیشنهاد کردم که این قانون را لغو کنند ، کسی که در مقابل من بلند شد و دفاع از آن قانون و علیه بنده صحبت کرد شمس قنات آبادی بود .

س - این صحبت هست که بعضی هامی گویند که اصولاً نطفه ی سازمان امنیت در زمان دکتر مصدق بسته شد با تصویب همین قانون امنیت اجتماعی . نظر شما در این

مورد چیست ؟

ج - نخیر . بنده با چنین نظری بهیچوجه موافق نیستم . سازمان امنیت فکر خارجیه بود و بوسیله امریکایی ها و اسرائیلی ها و باک-مک و مشورت آنها وجود آمد و هیچگونه ارتباطی با قانون امنیت اجتماعی نداشت، بعلاوه آن قانون امنیت اجتماعی هم قبل از حکومت دکتر مصدق تصویب شده بود .

س - خیلی متشکرم . من اسامی این وزرای کابینه اول دکتر مصدق را یک بیک برای شما میخوانم ، شما اگر لطف بفرمائید شرح حال مختصری راجع به هر کدام از اینها بگوئید و یک موقعیتی را توضیح بفرمائید که هر کدام از اینها یک نقشی در این موقعیت داشتند که در واقع بتواند معرف شخصیت فردی و کارآیی آنها بعنوان یک وزیر باشد . اولیش آقای علی هیئت وزیران است .

ج - آقای علی هیئت میدانی از پیر مردان دوران مشروطیت بود و او کسی بود که بنیادنگی از طرف آیت الله خراسانی از نجف به ایران برای تبلیغ در ایلات و عشایر و افراد نسبت به جانبداری از مشروطیت آمد و در مشروطیت نقشی داشت و بعد در دادگستری ایران مقام مهمی واجد بود و روی هم رفته شخص موجه محافظه کاری شناخته میشد . درباره ی اینکه آیا ارتباط با جایی داشته یا نداشته بنده اطلاعی ندارم و از این جهت نمی توانم در این خصوص مطلبی اظهار کنم که خدای نخواستہ تهمت ناروایی باشد .

س - شما با خصایص شخصی و قابلیت اداره ای امور بعنوان یک وزیر چیزی از او بخاطر ندارید ؟

ج - نخیر . یک مرد خیلی مدیر و اداری نبود، در میان خانواده اش خیلی محترم بود و آذربایجانیهان نسبت به او احترام داشتند ولی اینکه شخصیتی مبتکر و مدیر باشد بنده چنین چیزی از او ندیدم و در کابینه مصدق هم برجستگی شخصی نداشت .

س - آقای باقر کاظمی وزیر امور خارجه .

ج - باقر کاظمی یکی از بهترین ، پاکترین و منظم ترین و داناترین رجال سیاسی ایران بود . ایشان درست است که در زمان محمد رضا شاه مدتی سناتور بودند ولی آنچه را که بنده از ایشان سراغ دارم در وزارتش آدم بسیار منظم در اداره ی تشکیلاتی جمعیت هم فوق العاده منظم بود . مدتی هم کارهای جبهه ملی را او اداره میکرد . آدم بیغرض

و پاکدامن و درستکاری بود چه در وزارت آقای دکتر مصدق وجه در مبارزات جبهه ملی بنده جز صداقت و صفا چیزی از ایشان ندیدم . خاطرات بسیار خوب و نیک از ایشان دارم و واقعاً از دست رفتن اوضاع بزرگی برای ما بود .

س - ممکنست یکی دو تا از آن خاطراتتان را با حداقل یکی از آنها را بفرمائید که معرف شخصیت او بعنوان يك فرد در ضمن لیاقت او بعنوان يك وزیر بوده باشد .

ج - مرحوم کاظمی راهم بنده در وزارت دارایی اش قبل از دکتر مصدق می‌شناختم و دیده بودم و خود من هم زیر دست او بودم . هم در مدتی که در وزارت خارجه بود دیده بودم و در مدتی که او وزیر خارجه دکتر مصدق و باهم همکاری بودیم اعتماد و اعتقاد و خوش بینی زیادی نسبت به بنده داشت . مطلبی که درباره ی خاطره ی ایشان هست بعداً که راجع به تشکیلات جبهه ی ملی دوم و اختلافاتی که بین ما پیش آمد توضیحاتی میدهم که شاید بیشتر معرف ایشان باشد .

س - آقای سر لشکر فضل الله زاهدی وزیر کشور ، چرا ایشان را آوردند توی کابینه ؟
ج - سر لشکر زاهدی در دوران مبارزه جبهه ی ملی و در موقع انتخابات دوره شانزدهم که رئیس کل شهربانی بود علی رغم رزم آرا و علیه رزم آرا که تمایلات دیگری داشت ، با ملیون همراهی کرد و مصدق به عنوان قدردانی از او او را وارد کابینه کرد .

س - اتهاماتی راجع به ایشان بود که در آن بلوای روز ۲۳ تیر که حزب توده بپا کرده بود بعنوان اعتراض به ورود هارمین به ایران آقای فضل الله زاهدی هم دستی در آن قضیه داشت . شما اطلاعی راجع به این موضوع دارید؟

ج - اطلاعی بنده در این مورد ندارم .

س - آقای سپهد نقدی وزیر جنگ .

ج - بنده ایشان را هیچ نمی‌شناختم .

س - محمد علی وارسته وزیر دارایی .

ج - محمد علی وارسته از مدیر کل های سابقه دار و منظم و خوشنام بود . با سمت وزیر دارایی ریاست هیئت نمایندگی ایران را در مذاکرات با هیئت خارجی که راجع به نفت به ایران آمده بود داشت ولی در آن مذاکرات بسیار محافظه کار و بی‌دست و بآب بود .

س - مذاکرات درباره ؟

نهضت ملی کردن صنعت نفت و زمامداری مصدق

- ج - همان هیئتی که با استوکس و هرین راجع به نفت به ایران آمدند، در آن مذاکرات می دیدیم که او چقدر آدم بی دست و پا و بدون ابتکاری است .
- س - آقای جوادبوشهری وزیر راه .
- ج - آقای جوادبوشهری مردی فعال و هشیار و متحرک بود و خیلی آمدوشده داشت ولی در میان مردم متهم به ارتباطاتی بود .
- س - آقای دکتر حسن ادهم وزیر بهداشت .
- ج - جزو رجال قدیمی و از خانواده معروف دکترهای تهران بود .
- س - شما خاطره ای که معرف شخصیت ایشان بعنوان وزیر باشندندارید؟
- ج - او خیلی کاردان و فعال نبود، در یکی از دوره های انتخابات هم رئیس انجمن نظارت شد ولی نه مردمبارزی بود و نه در میان مردم بعنوان رجل ملی شناخته میشد .
- س - آقای یوسف مشار وزیر پست و تلگراف .
- ج - آقای مشار جزو جبهه ی ملی بود و با آقای دکتر مصدق هم همراهی داشت و در تحصن و مبارزات هم شرکت کرد و بعد میدانید برای دوره ی هفدهم بعنوان نامزد جبهه ی ملی از تهران انتخاب شد . او از اولین افرادی بود که علیه مصدق در گروه مخالفین ما قرار گرفت و او بود که آن جمله ی معروف را در مجلس گفت ، این مجلس مرکب است از يك عده ای مجذوب یعنی ما وعده ای دیگر مرعوب .
- س - آقای ضیاء الملك فرمندوزیر کشاورزی .
- ج - بسیار مرد شایسته و خوبی بود . از خانواده قره گوزلوی همدان در مدتی هم که با دکتر مصدق بود با صفارفتار کرد . بنده از ایشان چیز فوق العاده در سیاست و در عمل ندیدم ولی کاربردی هم از ایشان نشنیدم .
- س - آقای محمد ابراهیم امیر تیمور کلایی وزیر کار ، چرا آقای دکتر مصدق ایشان را وزیر کار کردند ؟
- ج - امیر تیمور در جریان مجالس گذشته دوسه بار صحبتها و سخنرانیها بنفع ملیون و علیه دستگاه های حکومت کرد که در میان مردم حسن تأثیر داشت . او تمایلات ملی نشان میداد و بعد از مصدق هم در جبهه ی ملی مشارکت کرد و عضو جبهه ی ملی بود .
- س - جزو جبهه ی ملی دوم ؟
- ج - بله در جبهه ی ملی دوم هم بود . منتهی هر زمان که زمینه را بدمی دید به يك